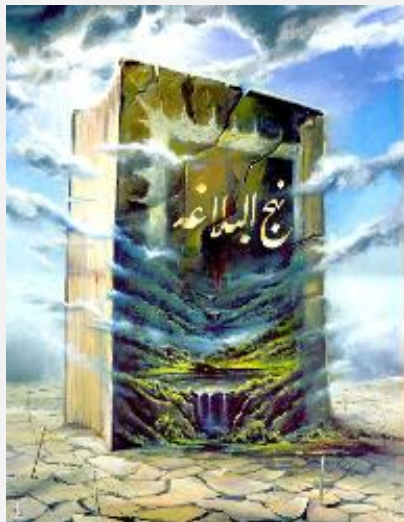




نامه به فرماندار بصره، عثمان بن حنیف انصاری

«عثمان بن حنیف انصاری» از اصحاب رسول خدا (ص) بوده که تا آخر عمر شیعه و دوستدار امیرالمومنین (ع) باقی ماند. بطوریکه وقتی اصحاب جمل (طلحه، زبیر و پیروانش) به بصره رسیدند موی سر، ریش، ابرو و مژه عثمان را کنده و از شهر بیرونش کردند و در بین راه که به ملاقات حضرت نائل شد، حضرت بر او گریستند.

(نامه به فرماندار بصره، عثمان بن حنیف انصاری که دعوت مهمانی سرمایه داری از مردم بصره را پذیرفت در سال 36 هجری)

پس از یاد خدا و درود! ای پسر حنیف، به من گزارش دادند که مردی از سرمایه داران بصره، تو را به مهمانی خویش فراخواند و تو به سرعت به سوی آن شتافتی خوردنی های رنگارنگ برای تو آوردند، و کاسه های پر از غذا پی در پی جلوی تو نهادند گمان نمی کردم مهمانی مردمی را بپذیری که نیازمندانشان با ستم محروم شده، و ثروتمندانشان بر سر سفره دعوت شده اند، اندیشه کن در کجایی؟ و بر کدام سفره می خوری؟

پس آن غذایی که حلال و حرام بودنش را نمی دانی دور بیفکن، و آنچه را به پاکیزگی و حلال بودنش یقین داری مصرف کن.

آگاه باش! هر پیروی را امامی است که از او پیروی می کند، و از نور دانشش پیروی می کند، و از نور دانشش روشنی می گیرد،

آگاه باش! امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده، و دو قرص نان رضایت داده است، بدانید که شما توانایی چنین کاری را ندارید اما با پرهیزکاری و تلاش فراوان و پاکدامنی و راستی، مرا یاری دهید. پس سوگند به خدا! من از دنیای شما طلا و نقره نیندوخته، و از غنیمت های آن چیزی ذخیره نکرده ام، بر دو جامه کهنه ام جامه ای نیفزودم، و از زمین دنیا حتی یک وجب در اختیار نگرفتم و دنیای شما در چشم من از دانه درخت بلوط ناچیزتر است!

آری از آن چه آسمان بر آن سایه افکنده، فدک در دست ما بود که مردمی بر آن بخل ورزیده، و مردمی دیگر سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند، و بهترین داور خداست، مرا با فدک و غیر فدک چکار؟

در حالی که جایگاه فردای آدمی گور است، که در تاریکی آن، آثار انسان نابود و اخبارش پنهان می گردد، گودالی که هر چه بر وسعت آن بیفزایند، و دست های گورکن فراخش نماید، سنگ و کلوخ آن را پر کرده، و خاک انباشته رخنه هایش را مسدود کند.

من نفس خود را با پرهیزکاری می پرورانم، تا در روز قیامت که هراسناک ترین روزهاست در امان، و در لغزشگاههای آن ثابت قدم باشد.

من اگر می خواستم، می توانستم از غسل پاک، و از مغز گندم، و بافته های ابریشم، برای خود غذا و لباس فراهم آورم، اما هیئات که هوای نفس بر من چیزه گردد، و حرص و طمع مرا وادارد که طعامهای لذیذ برگزینم، در حالی که در «حجاز» یا «یمامه» کسی باشد که به قرص نانی نرسد و یا هرگز شکمی سیر نخورد، و یا من سیر بخوابم که پیرامونم شکم هایی که از گرسنگی به پشت چسبیده، و جگرهای سوخته وجود داشته باشد، یا چنان باشم که شاعر گفت:

« این درد تو را پس که شب را با شکم سیربخوابی و در اطراف تو شکم هایی گرسنه و به پشت چسبیده باشند»

آیا به همین رضایت دهم که مرا امیرالمومنین خوانند و در تلخی های روزگار با مردم شریک نباشم؟ و در سختیهای زندگی الگوی آنان نگردم؟

آفریده نشده ام که غذاهای لذیذ و پاکیزه مرا سرگرم سازد، چونان حیوان پرواری که تمام همت او علف، و یا چون حیوان رها شده که شغلش چریدن و پرکردن شکم بوده و از آینده خود بی خبر است، آیا مرا بیهود آفریده اند؟

آیا مرا به بازی گرفته اند؟ آیا ریسمان گمراهی در دست گیرم؟ و یا در راه سرگردانی قدم بگذارم؟ گویا می شنوم که شخصی از شما می گوید:

« اگر غذای فرزندان ابیطالب همین است، پس سستی او را فراگرفته و از نبرد با هموردان و شجاعان بازمانده است».

آگاه باشید! درختان بیابانی، چوبشان سخت تر، و درختان کناره جویبار پوستشان نازکتر است. درختان بیابانی که با باران سیراب می شوند آتش چوبشان شعله ورت و پردوام تر است.

من و رسول خدا چونان روشنائی یک چراغیم، یا چون آرنج به یک بازو پیوسته ایم، به خدا سوگند! اگر اعراب در نبرد با من پشت به پشت یکدیگر بدهند، از آن روی برنتابم، و اگر فرصت داشته باشم به پیکار همه می شتابم، و تلاش می کنم که زمین را از این شخص مسخ شده « معاویه» و این جسم کج اندیش، پاک سازم تا سنگ و شن از میان دانه ها جدا گردد.

ای دنیا از من دور شو، مهارت را بر پشت تو نهاده، و از جنگالهای تو رهایی یافتم، و از دامهای تو نجات یافته و از لغزشگاه هایت دوری گزیده ام، کجایند بزرگانی که به بازیچه های خود فریبشان داده ای؟

کجایند امت هایی که با زر و زیور آنها را فریفتی؟ که اکنون در گورها گرفتارند! و درون لحدها پنهان شده اند. **ای دنیا به خدا سوگند! اگر شخصی دیدنی بودی و قالب حس کردنی داشتی، حدود خدا را بر تو جاری می کردم، به جهت بندگانی که آنها را با آرزوهایت فریب دادی، و ملت هایی که آنها را به هلاکت افکندی، و قدرتمندانی که آنها را تسلیم نابودی کردی، و هدف انواع بلاها قرار دادی که دیگر راه پس و پیش ندارند، اما هیئات! کسی که در لغزشگه تو قدم گذارد سقوط خواهد کرد، و آن کسی که بر امواج تو سوار شد غرق گردید، کسی که از دامهای تو رهایی یافت پیروز شد، آن کسی که از تو به سلامت گذشت نگران نیست که جایگاهش تنگ است، زیرا دنیا در پیش او چونان روزی است که گذشت.**

از برابر دیدگانم دور شو، سوگند به خدا، رام تو نگردم که خوارم سازی، و مهارم را به دست تو ندهم که هرکجا خواهی مرا بکشانی، به خدا سوگند، سوگندی که تنها اراده خدا در آن است، چنان نفس خود را به ریاضت وادارم که به یک قرص نان، هرگاه بیابم شاد شود، به نمک به جای خورش فناعت کنم، و آنقدر از چشم ها اشک ریزم که چونان چشمه ای خشک درآید، و اشک چشمم پایان پذیرد. آیا سزاوار است که چرندگان، فراوان بخورند و راحت بخوابند و گله گوسفندان پس از چرا کردن به آغل رو کنند، و علی نیز (همانند آنان) از زاد و توشه خود بخورد و استراحت کند؟ چشمش روشن باد! که پس از سالیان دراز، چهارپایان رها شده، و گله های گوسفندان را الگو قرار دهد!!

خوشا به حال آن کس که مسئولیت های واجب را در پیشگاه خدا به انجام رسانده، و در راه خدا هرگونه سختی و تلخی را به جان خریده، و به شب زنده داری پرداخته است و اگر خواب بر او چیره شده بر روی زمین خوابیده، و کف دست را بالین خود قرار داده و در گروهی است که ترس از معاد خواب را از چشمانشان ربوده و پهلوان بسترها گرفته و لبهایشان به یاد پروردگار در حرکت و با استغفار طولانی گناهان را زدوده اند: « آنان حزب خداوندند، و همان حزب خدا رستگار است» پس از خدا بترس ای پسر حنیف، و به قرصهای نان خودت قناعت کن، تا تو را از آتش دوزخ رهایی بخشد.

نامه 45 نهج البلاغه